

فصلنامه مطالعات سیاسی بین‌المللی

سال سوم، شماره هفتم، تابستان ۱۳۹۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۲۸

تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۰۶/۰۶

صفحات: ۶۵-۸۰

پست مدرنیسم و مفاهیم کلیدی روابط بین‌الملل (دولت، قدرت، نظام بین‌الملل و امنیت)

Song Jiangbo *

Phd Candidate of International Relation Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

چکیده

پست مدرنیسم یکی از نظریات جدید در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود که در تلاش است دیسپلین روابط بین‌الملل را مورد تردید و چالش جدی قرار دهد و متفکرین آن با ارائه روش‌های نوینی مانند ساختار شکنی و تبار شناسی مدعی بررسی بهتر و شناخت بهتر روابط بین‌الملل نسبت به جریان اصلی می‌باشند. این نوشتار با روش توصیفی و تحلیلی بر آن است مفاهیم کلیدی روابط بین‌الملل مانند دولت، قدرت، امنیت و نظام بین‌الملل را از منظر پست مدرنیسم مورد بررسی قرار دهد و یک بررسی تطبیقی - مقایسه‌ای از آن ارائه دهد.

کلیدواژه‌ها: پست مدرنیسم، روابط بین‌الملل، امنیت، نظام بین‌الملل.

مقدمه

پست مدرن‌ها در روابط بین‌الملل بیش از آنکه بر مبنای اصول و مفروضات محوریشان تعریف کردند بر مبنای نقد و تخریب مدرنیسم است که معنا می‌یابند. آنها با حمله به مفروضات مدرنیسم مباحث خود را آغاز می‌کنند. یک پست مدرن بیش از آنکه بخواهد بگوید من چه هستم می‌خواهد بگوید من چه نیستم. پست مدرنیسم در تقابل با هرگونه دکترین جوهری و ذات‌گرا مطرح می‌گردد. آنها هرگونه شالوده‌گرایی و عقاید و مواضع فوق‌طبیعی را نفی می‌کنند و براین باورند که نمی‌توانیم علم مدرن را بعنوان نماینده دقیق واقعیت بدانیم و در عصر پسامدرن شالوده‌های علم مدرن فرو ریخته است. آنچه که ما به عنوان تصویر واقعیت می‌شناسیم عین واقعیت نیست روایتی از واقعیت است و این روایتها می‌توانند به واقعیت‌های مختلف معانی متفاوتی ببخشند. خود این روایتها مشروعیت خود را از فراروایتها می‌گیرند. از دیدگاه پست مدرن این فراروایتها هم اکنون دیگر از بین رفته‌اند و ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که در آن نظام‌های معانی سیال مخلوق شرایط تاریخی و به طور مشخص قدرت هستند. مهمترین جایی که نظام‌های معنایی خود را نمود می‌دهند در قابل‌زبان است و در نهایت تبدیل به گفتمان می‌شوند. گفتمانها زبانمند و تاریخمند هستند و یک وجود متعین قطعی همیشگی ندارند. ما خود نیز بخشی از یک گفتمان هستیم لذا حیات اجتماعی انسان یک حیات گفتمانی است. ما در عرصه روابط بین‌الملل نیز با یک حقیقت یا واقعیت مواجه نیستیم بلکه با رژیم‌های واقعیت‌ها مواجهیم. ما خود در دنیای گفتمان‌های جاری قرار داریم. فی‌الواقع در دنیایی از متن‌های متفاوت که دائماً با هم قبض و بسط می‌شوند. همه پدیده‌هایی که در نظام بین‌الملل وجود دارند موجودیتی گفتمانی دارند. همچنین گفتمان‌ها ترد و شمول (inclusion and exclusion) دارند و غیریت‌سازی می‌کنند. در عرصه بین‌المللی بسیاری از پدیده‌ها وجود دارند که در حاشیه قرار گرفته‌اند. از جمله این پدیده‌ها می‌توان به تخریب محیط زیست، زنان، بیکاری و... اشاره کرد و در عوض منافع بیشتر قدرتها و دولتها در متن قرار گرفته‌اند. در بین نظریات جریان اصلی آنها حملات خود را بیش از همه به مفروضات واقع‌گرایی وارد می‌سازند. در این نوشتار در صدد هستیم به بررسی مفروضات محوری نظریات روابط بین‌الملل؛ قدرت، نظام بین‌الملل و دولت از منظر متفکران برجسته پست مدرنیسم همچون ریچارد اشلی، دیویتاک، جیمز دردیان، شاپیرو، فوکو و لیوتار بپردازیم. که در هر بخش به مقتضای موضوع دیدگاه‌های آنان مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

دولت:

پست مدرنیسم کار خود را در حوزه روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی با حمله به دولت و حاکمیت انحصاری ای که ادعای آن را دارد آغاز می‌کند. این نظریه رابطه ذاتی‌ای بین دولت، امنیت و

حاکمیت قائل است. نتیجه وارد شدن این نظریات به عرصه روابط بین الملل و مطالعات امنیتی همراه بود با مسأله دار کردن حاکمیت دولت که انتقادی جوهری از دولت دارای حاکمیت، عناصر سازنده آن و مشخص تر، از استدلالهای هنجاری آن و همچنین زیر سؤال بردن تضاد میان حاکمیت و آنارشی که یک شالوده شکنی نسبت به تضادی بنیادین در نظریه روابط بین الملل است، می باشد (دیوتاک و دردریان، ۱۳۸۰: ۱۵۹).

البته توجه پست مدرنیسم علاوه بر حاکمیت بیشتر معطوف به این امر است که چگونه از نظر زمان و مکان یک محیط سیاسی مثل دولت شکل می گیرد و به فعالیت می پردازد و چگونه شکل خاصی از قدرت و در نتیجه سلطه در آن نهادینه می شود. پست مدرنیسم مرزهای ملی را نه تنها طبیعی نمی داند بلکه آنها را غیر ضروری نیز می داند. از دیدگاه آنها خشونت در تأسیس این مرزها، تقسیم فضای سیاسی و ساختن دولت نقش مهمی ایفا می کند. البته باید دقت کرد که این حاکمیت مورد ادعای دولت است که مورد انتقاد قرار می گیرد نه صرفاً خود دولت (دیوتاک و دردریان، ۱۳۸۰: ۱۵۹).

از دیدگاه پست مدرن‌ها دولت کامل هرگز شکل نمی گیرد بلکه این شیوه های مختلف کشورداری است که وجود دارد. اگر به دولت دارای حاکمیت ملی بنگریم با دو پرسش مواجه می شویم:

۱. دولت دارای حاکمیت چگونه به یک امر طبیعی تبدیل شد؟

۲. چگونه به عنوان نهادی فی نفسه مطرح شد؟

در پاسخ به این دو پرسش تعامل قدرت-دانش مطرح می گردد و چگونگی شکلگیری گفتمان حاکم مورد بررسی قرار می گیرد.

از نظر ریچارد دیوتاک موضوعاتی مثل دولت، استانداردها و موضوعات ثابتی محسوب می شوند که در واقع سنت های بنا شده ی روابط بین الملل را ترسیم می کنند. اما پست مدرنیسم در پی تجدید نظر در این موضوعات و استانداردها از منظری تبارشناسانه و شالوده شکنانه است. در واقع پست مدرنیسم در پی این است که توضیح روابط بین الملل را مبتنی بر مرکزیت دولت قرار نهد و اولویت و رجحانی در این زمینه برای دولت قائل نشود و نشان دهد که با اتخاذ یک چشم انداز دولت محور چه چیزی از دست داده می شود و کدام یک از ابعاد دولت در اندیشه ی دولت محوری نهان و پوشیده باقی می ماند. طبق نظر ریچارد دیوتاک، پست مدرنیسم به دنبال یافتن مسأله ای سخت در رابطه با تفاسیر و تبیین های دولت دارای حاکمیت است که گرایش به دولت محوری را به عنوان شیوه ی نخستین ذهنیت در جهان سیاست در پرده ی ابهام برده است و بنابراین با اشاره به سوالاتی که تبارشناسی فوکو انجام می دهد در پی این است که نشان دهد چگونه و به چه وسیله ای با ارزش گذاری عملکردها و نمایندگی های سیاسی، دولت دارای حاکمیت به عنوان شیوه ی معمول و بهنجار ذهنیت بین المللی شکل گرفته است.

به منظور شناسایی و بررسی دولت مدرن ریچارد دیوتاک به چیزی که آن را شبه پدیدار شناسی دولت می‌نامد دست می‌زند که مبتنی بر بررسی شرایطی است که پدیده‌ای را بی‌ثبات ساخته و آن را با آنچه به طور کامل واقعیت دانسته می‌شود متفاوت می‌سازد. در چارچوب شبه پدیدار شناسی دولت ، ۴ مؤلفه مورد توجه قرار می‌گیرد که در واقع مؤلفه‌های دولت مدرن محسوب می‌شوند: ۱. خشونت ۲. مرزها ۳. هویت سیاسی ۴. کشورداری

- کاهش نقش دولت ملی، مبنای اصلی تغییر در عرصه نظریه‌پردازی توسعه است.
- در نگاه پست مدرن، دولت دیگر مافوق جامعه نیست و خود را در تقابل با نهادهای جامعه مدنی نمی‌داند.
- منطق خدمت در دولت پست مدرن در مقابل منطق حاکمیت در دولت مدرن قرار دارد. این دولت را بر اساس توانمندی‌اش در دفاع از اجتماع انسانی در تحکیم یا ساختن هویتش قضاوت نمی‌کنند؛ بلکه بر اساس کیفیت خدماتی که به جامعه می‌دهد، ارزیابی می‌شود. دولت پست مدرن، مجموعه‌ای از کارگزاری‌های تخصصی است که به جای منافع مفروض عمومی، منافع ملت را مدیریت می‌کند.
- اگرچه از این منظر، دولت همچنان اصلی مهم است اما مردم هم به همان اندازه از حق تعیین سرنوشت برخوردار هستند.
- جامعه بین‌الملل نوعی جامعه جهانی اخلاقی را تسری می‌دهد که همه اعضا از حقوق و تکالیف مناسب برخوردار شوند و رفتار دولت‌ها به وسیله معیارهای جهانی اخلاقی ارزیابی شود.
- حاکمیت از انحصار دولت خارج شده و در تمام سطوح جامعه پخش می‌شود (دموکراسی صنفی).
- شکستن انحصار حکومت‌ها و دولت‌ها به عنوان ویژگی اصلی نظریه‌های پست مدرن، متأثر از پدیده جهانی شدن است. تحول در آگاهی شهروندان به نحوی که خود را بر سیاست داخلی دولت‌ها تحمیل کنند، تنها چیزی است که می‌تواند بازیگران جهانی را تحت فشار قرار دهد تا به اصلاح خودفهمی خود بپردازند و کم‌کم خود را به عنوان اعضای جامعه جهانی ببینند.
- وفاق میان نظریه‌پردازان پست مدرن این است که دولت، تعیین‌کنندگی مطلق خود را از دست داده و در عوض نهادها و سازمان‌های عدیده رد سطح داخلی و خارجی مانند جنبش‌های اجتماعی نوین، سازمان‌های غیرحکومتی، میان‌حکومتی، فراملی، بین‌المللی و شرکت‌های چندملیتی ضرورت یافته است.

- مهمترین شاخص دولت پست مدرن را می‌توان آزادی مبتنی بر فردگرایی دانست. دولت بر دو مبنای «تجربه افراد» و «امنیت اجتماعی»، محدوده آزادی را تعیین می‌کند. برای مثال، بنا به درخواست شهروندان یک ایالت، این امکان وجود دارد که اینترنت یا برنامه‌های شبکه خاصی فیلتر شود. دولت این کار را با توجه به اجماع مردم و تجربه آنان، انجام می‌دهد. البته با این شرایط، افرادی که می‌خواهند از این شبکه‌ها بدون فیلتر استفاده کنند، می‌توانند با وارد کردن کد یک شبکه، به آن دسترسی پیدا کنند.

بالا بردن آستانه تحمل جمع برای راحتی فرد، از دیگر آرمان‌های دولت پست مدرن است. برنامه‌ریزی فرهنگی و افزایش آستانه تحمل از راهکارهای بنیادین دولت برای تحقق آزادی است. دولت‌های پیشا مدرن و مدرن نهایتاً به فراهم آوردن کالای عمومی یعنی امنیت و امکان زندگی و کسب‌وکار در جامعه مبادرت می‌کردند اما دولت پست مدرن به مثابه نهادی سازمان و مدیریتی، از لحظه تولد تا پس از مرگ در امور مربوط به زندگی اجتماعی انسان حضور و جلوه‌ای کامل و عیان دارد.

دولت پست مدرن مستقیماً به عنوان کارگزار شهروندان در اداره امور زندگی جمعی تعریف می‌شود؛ نه یک موجودیت فراتاریخی که در میراث روشنگری آمده است.

حاکمیت	خدمات عمومی	جامعه بین‌المللی	امنیت
مدرن	خدمات اساسی	عدم مداخله	ملی (کنترل مرزها)
پست مدرن	دولت رفاه	همسویی بین‌المللی	جهانی - فردی

۱. خشونت

خشونت چیزی است که دولت مدرن آن را برای حمایت از شهروندان خود طرح کرده است و در عین حال این امکان را فراهم می‌آورد که دولت مدرن خود حامی خشونت باشد و تناقض در اینجاست که خشونت هم زندان و هم علاج (prison and cure) است. خشونت شیوه معمول ذهنیت در روابط بین الملل است. دولتها به خشونت تکیه می‌کنند تا خود را به عنوان دولت شکل دهند و در این فرآیند تفاوت‌گذاری بین امور داخلی و خارجی را تحمیل می‌کنند. خشونت امری بنیادین برای شکلگیری ساختار هستی‌شناسی دولتهاست و صرفاً چیزی نیست که دولتها کاملاً شکل گرفته به علت سیاست قدرت به آن متوسل شوند.

• مرزها

جهان به طور طبیعی به فضاها و مکان‌های سیاسی تقسیم نشده است و مرجعی واحد برای تقسیم و چندپاره کردن جهان وجود ندارد. پدید آوردن مرزها یک امر ساده و پاک و یک عمل ما قبل

سیاسی نیست. بلکه یک عمل سیاسی و با معانی و اهداف ژرف سیاسی است که فضای سیاسی را تولید و حدود آن را معین می‌کند و هیچ فضای سیاسی نیست که در پیشرفت و تثبیت مرزها قرار نگرفته باشد. کارکرد مرزها این است که فضای مدرن تحت حاکمیت را از فضای متکثر و آنارشیک خارجی جدا می‌کند. ثبت مرزها نقطه تعریف دولت دارای حاکمیت است.

• هویت سیاسی

هویت سیاسی قبل از تفاوت گذاری بین خود و دیگری وجود نداشته است و در دوره ی مدرن چیزهایی که از هم متفاوت هستند به عنوان یک تهدید یا خطر مفهوم سازی شده که باید مهار شود و تحت نظم در آید. در واقع هویت های سیاسی با عملکردهای داخلی کردن Domestication و کنارگذاشتن Exclusion تحمیل شده اند.

• کشورداری

در معنای سنتی آن یعنی دولت از پیش شکل گرفته و لذا پس از آن باید اداره ی امور آن به وجود آید. اما عقیده ی تجدید نظر شده ی پست مدرنیسم در این زمینه به اعمال در حال پیشرفت سیاسی تاکید می‌کند که دولت را بنیان گذارده حفظ کرده و در حرکتی دائمی نگه می‌دارد. از نظر پست مدرنیسم کشورداری وجود دارد اما دولت کامل شده وجود ندارد. دولت یک بار برای همیشه شکل نمی‌گیرد بلکه این یک نقش و وظیفه ی رو به پیشرفت سیاسی است. در مجموع پست مدرنها مشروعیت دولت دارای حاکمیت را لغو می‌کنند اما عملاً مرجع و کارگزاری برای امنیت معرفی نمی‌کنند و همین امر در نهایت به نفع گروههای حامی محیط زیست، فمینیستها و دیگر گروهها و اقلیتهایی که زیر چرخ دنده های مدرنیسم بودند تمام می‌شود.

ریچارد اشلی:

ریچارد اشلی نیز به نقد مدرنیته و واقع‌گرایی والتز می‌پردازد و به دنبال نفی سلطه و رهایی بشر است. یکی از افراد اصلی مباحثه سوم روابط بین الملل است. وی بیان می‌دارد که دولت مدرن یک پدیده طبیعی و ابدی و ازلی نیست. از دیدگاه اشلی رئالیسم تئوری ای اساساً ناقص و گمراه کننده است. این تئوری اشتباهی در میان سایر اشتباهات است. از این منظر کار تئوریک در واقع بازاندیشی و تفسیر دوباره ماهیت سیاست بین الملل می‌باشد و تحلیل گران باید سعی کنند خودشان را از تعصبات تئورالیسم جدا کنند. مطالعه نئو رئالیسم تنها برای شناسایی دشمنان مفید است (Keohane, 1986:6). وی پیرو فوکو در بحث قدرت-دانش است و توجه زیادی به رابطه دانش دولتی و دانش انسانی دارد و دولت مدرن را صنعت و هنر انسان مدرن توصیف می‌کند (Modern statecraft is modern mancraft). وی درصدد است نشان دهد که

چگونه در دنیای مدرن پارادایم حاکمیت رشد یافته و تبدیل به وضعیت معرفت شناختی زندگی مدرن سیاسی شده است. در طی تاریخ انسان منشأ همه علوم است لذا می تواند قدرت، دانش و حاکمیت را در اختیار داشته باشد. از سوی دیگر زندگی سیاسی مدرن حاکمیت مدرن را به عنوان اصل سازنده خود تلقی می کند. دولت به وسیله انسان حاکم (فرمانروایی) فهمیده می شود که وارد برقراری رابطه با سایر دول می گردد. هم انسان و هم دولت توسط عنصر حاکمیت است که مورد توجه قرار می گیرند. از دیدگاه وی حاکمیت به برخی تفاسیر عادی سازی شده از دولت (fuzed) یا ذوب گردیده است. یکی شدن مفهوم دولت و حاکمیت مشروط به صلاحیت، موقیعت، محدودیتها و تغییرات تاریخی و فرهنگی است که منجر به تولید یک هویت سیاسی می گردند.

به باور اشلی سوژه ها پیش از اعمال سیاسی موجودیتی ندارند و دولتهای حاکمیتی بر اثر اعمال سیاسی و تاریخی است که متولد می گردند. از دیدگاه وی بهتر است دولت را به عنوان یک امر برساخته در نظر بگیریم که هیچ هویتی جدای از قوانین دائمی هیات داخلی و خارجی، امنیت، استراتژی دفاعی، پروتکلها و روش های حضور در سازمان ملل ندارد در نتیجه دولت اولیه بر اثر کاربردپذیری (performativity) شکل گرفت. ما باید آگاه باشیم که بسیاری از چیزها و هنجارها بر اثر تکرار است که موجودیت می یابند. به نوعی می توان گفت اشلی دولت محوری را قبول دارد اما به دنبال بررسی دولت همانند نظریات جریان اصلی نیست. اشلی بیان می کند که رئالیست ساختاری واقعیت را شی گونه می کند به خصوص در مورد دولت که آن را به عنوان مشکل و یک مسئله در نظر نمیگیرد. این شاید منجر به برخی اقدامات مهلک شود. به طوری که منافع به وسیله الیت های حاکم مسلط می شود در حالی که آنها باید به طور قانونی مورد مشاهده قرار گیرند و اشخاص نیز برای کارهای خود باید پاسخگو باشند. اما رئالیست ساختاری نیازی نمی بیند که این ادعاها را مورد نظر قرار دهند. این مسئله درست است که رئالیسم ساختاری در صدد فهم محدودیت هاست این تئوری همچنین بر قدرت این محدودیتها تاکید دارد و در این حالت می تواند متهم به محافظه کاری شود (Keohane, 1986: 166-170). تمرکز اشلی بر توضیح شرایط تاریخی شکلگیری دولت، تفاسیر و توضیحات آن است. از دیدگاه وی باید نظریه واقع گرایی را به عنوان تلاشی بنگریم که برای جا انداختن دولتهای دارای حاکمیت جداگانه ایجاد شده اند. دولتهایی که آزادی ما را به عنوان اعضای همبودهای ملی جداگانه محدود می سازند و هویت ما را قواره بندی می کنند. البته از دیدگاه وی اینگونه نیست که همه رئالیستها به رهایی بشری بی توجه باشند بلکه کند یک فرد رئالیسم مثل هرز به رهایی شناختی بشر -تضمین رهایی از موانع، روابط آزاد و شرایطی که در آن بتوانند آزادانه به ارتباط بپردازند و این فهم وجود داشته باشد که انسانها می توانند آینده خود را به طور کامل شکل دهند متعهد است (Keohane, 1986: 166-170).

وی بیان می دارد که نئورئالیسم صرفاً به بازیگران دولتی توجه دارد و بازیگران غیردولتی را نمی

بیند که به جهان شکل داده اند. وی بیان می‌دارد که دولتها از آنجایی که منافع ثابتی دارند بنابراین به نحوه شکلگیری منافعشان توجهی نمی‌کنند و به این مسئله هم که مفاهیمی چون حاکمیت در یک بستر اجتماعی و فرهنگی شکل گرفته‌اند نیز توجهی نمی‌نماید. از دیدگاه وی حاکمیت یک برساخته اجتماعی است که با توسل به رویه‌های قهرمانی شکل گرفته و حاکم مدرن نمونه یک شخصیت عام از انسان خردورزی است که در تاریخ جای گرفته و با محدودیتهای تاریخی خود مقابله می‌کند. دولت مدرن سوژه حاکم کنش جمعی عقلانی است. یعنی همان سوژگی متعالی مدرن که مورد انتقاد پساتجددگرایان است. ابژه این دولت جامعه داخلی است که در معرض نگاه خیره (gaze) آن قرار دارد یعنی همان تمایز دو وجهی مورد انتقاد پساتجددگرایان که بر مبنای آن سوژه فعال و انسانی است و ابژه منفعل و شیء گونه (Ashley 1995 and rosenna 1992: 49-50).

دردریان نیز دولت، حاکمیت و خشونت را جزء سنت روابط بین‌الملل تلقی می‌کند که پس از ۱۱ سپتامبر اهمیت دوچندان یافته است. از دیدگاه اشلی این مفاهیم در پست مدرنیسم نیز جزء مفاهیم محوری هستند اما پست مدرنها به دنبال بررسی یک مسئله مهم در عرصه بین‌المللی هستند که از دیدگاه سایر نظریات مغفول مانده است و آن هم تفسیر و توضیح سیر تحول و تطور تکامل تاریخی دولت و حاکمیت و همینطور نقش آفرینی عنصر ذهن در عرصه بین‌الملل است. پست مدرنیسم می‌خواهد بداند چطور پدیده دولت تجربیات زندگی را متأثر می‌سازد.

پست مدرنیسم، قدرت و نظام بین‌الملل:

همانطور که ذکر گردید پست مدرنیسم بیشتر بر اساس نفی تجدد تعریف می‌گردد تا انسجام درونی خود آن. پروژه مدرن به عنوان یک امر برساخته فرهنگی (social constructed) در صد است تا شیوه تفکر و عقلانیت خود را به همه گوشه‌های جهان بسط دهد. عقلانیت برساخته به عنوان امری برساخته شکلی از قدرت است.

این قدرت از طریق قوام بخشیدن به افراد خود انضباط بخش (self discipline individuals) که رفتار خود را تحت نظارت قرار می‌دهند از طریق تضمین انطباق و ایجاد مرزهایی که از آنها برای ساکت ساختن و حذف دیگران به عنوان نابخرده، جانی و تروریست خوانده می‌شوند استفاده می‌کند (مشیر زاده).

پست مدرنیسم بر این باور است که علم مدرن قدرت، دولت و عقلانیت، شناخت، دانش و حتی دانشگاه و استاد را برساخته کرده است. فوکو علم را تابعی از قدرت می‌داند. به زعم وی در طی زمان قدرت و دانش همواره رابطه مشخصی داشته‌اند. به عنوان مثال در قرون وسطی که کلیسا حاکم بود تسلط قدرت بر دانش منجر به شکلگیری دانش کلیسا محور و روحانی شد و علم به معنای کامل

کلمه هر آنچیزی که از دهان پاپ و کلیسا خارج می شد و افرادی مثل گالیله تکفیر می شدند. در دوران مدرن هم مثل دوران کلیسا از دید فوکو علم از دانشگاه‌های مدرن است که به دست می آید و به عبارتی این مدرنیته و قدرت مدرن است که علم مادی و پوزیتیویستی را مورد توجه قرار می دهد و به سایر علوم توجهی ندارد و حتی دانشگاهها و بیمارستانهای روانی و مدارس و...هریک ابزارهای هستند برای مشروعیت قدرت دولت مدرن.

فوکو در آثار تبارشناسانه (genological) خود توجه به قدرت و رابطه میان قدرت و شناخت یا به عبارتی بین قلمروهای گفتمانی و غیرگفتمانی را مورد توجه قرار می دهد. وی تجدد را فرآیند فزاینده عقلانیت، هنجاربخشی و سلطه می داند. از دیدگاه فوکو رویه های عقلانی مدرن که داعیه دار نظم بخشی به هرج و مرج و تجربه هستند در نهایت به سلطه خواهند انجامید به زعم وی یک تبارشناس باید بتواند تاریخی را که مجموعه ای از تزویرها، سلطه ها و تحمیلهاست بشکافد و خط سیرهای متفاوتی را که برای ساختن ذهنیت و عینیتها مسدود شده اند را بشکافد. ما یک تاریخ نداریم بلکه تاریخهای متفاوت و در هم تنیده ای داریم که ضرب آهنگ و اثرات قدرت-دانش در آنها متفاوت است (مشیرزاده).

ژان بودریا:

ژان بودریا به عنوان یکی از متفکرین برجسته پست مدرن بر آن است که در عصر جدید شبیه سازی های رایانه ای، پردازش اطلاعات رسانه ای و کدهای شبیه سازی (simulation) جایگزین تولید به عنوان اصل سازمان دهنده جامعه می شود. در این شرایط نشانه ها اهمیت فزاینده می یابند و بر زندگی اجتماعی حاکم گشته اند. وی مفهوم hyper real را مطرح می سازد و بر آن است که در این شرایط امور غیر واقعی از خود واقعیت، واقعی تر شده اند. واقعیتی که به طور مصنوعی ساخته شده به ابرواقعی تبدیل شده است. حتی قدرت هم دیگر مفهوم فوکویی خود را ندارد و به امری انتزاعی تبدیل شده است که در هیچ نهادی چه خرد و چه کلان نیست. قدرت مرده است و از طریق چرخش نامتعیین نشانه ها حرکت می کند و در نتیجه به مفهومی کاملاً خیالی تبدیل شده است. وی قدرت را به حدی خیالی و انتزاعی و منتشر تعریف می کند که قابل پیگیری نیست و اساساً مبارزه با آن را به نوعی ناممکن می سازد.

همانطور که پیش از این ذکر گردید پست مدرنها روابط بین الملل را همچون یک متن می نگرند که برخی قدرتها قرآتهای موجود از این متن را کنترل می کنند، به خود بر اساس تاریخ هویت می بخشند. حال هرکس که بتواند هویت سایرین را تعیین کند می تواند کنترل قابل توجهی در سیستم داشته باشد لذا فرآیند هویت سازی در عرصه روابط بین الملل شکلی از اعمال قدرت است.

ریچارد اشلی:

از دیدگاه اشلی انارشی نیز همچون دیگر مفاهیم وجود ندارد بلکه دولت‌ها هستند که آن را می‌سازند. انارشی جدا از رویه‌هایی که یک ساختار خاص از هویتها و منافع را به جای ساختاری دیگر خلق می‌کند نیست. آنچه واقع‌گرایان خودیاری یا سیاست قدرت می‌خوانند منطقی از انارشی برنمی‌خیزد بلکه اینها هم به شکلی اجتماعی برساخته شده‌اند. گفتمان نظری مربوط به انارشی نیز در یک فرآیند حصاربندی (closure) مشارکت می‌کند و آن را برمی‌سازد اما آن را زیر سؤال نمی‌برد و در برابر آن مقاومت نمی‌کند. یک نظم مفروض را به عنوان وضعیت موجود باز می‌نماید و خواستار ایستاری موافق نسبت به آن نظم است. (Ashley 1995, 1998:104)

اشلی بر این باور است که دولتمردان از گفتمان واقع‌گرایی در راستای تقسیم جهان به دو فضای غیرتاریخی و سرشار از خشونت غیرقابل کنترل در خارج و فضای سلسله‌مراتبی و سامانمند داخلی تقسیم می‌کنند. مرزهای میان دولت‌ها و خطوط جغرافیایی که حول زمین کشده شده‌اند و فرهنگ ژئوپلیتیک همراه با آن بعد دیگر برساخته سیاست بین‌الملل‌اند و این گفتمان ژئوپلیتیک باید مورد بررسی قرار گیرند.

قرائت دوگانه اشلی از مسئله انارشی

هدف اصلی اشلی، مفهوم سازی انارشی و اثرات نظری و عملی آن است که در روابط بین‌الملل به وجود آورده است. این نامی است که اشلی بر باورهایی گذاشته که در اکثر تحقیقاتش در روابط بین‌الملل برای او مشخص شده است. مسئله انارشی آن چیزی است که او به دربار آن این عبارات را می‌نویسد:

"ملت‌ها در یک انارشی دائمی سکنی گزیده‌اند زیرا هیچ قدرت مرکزی ای نمی‌تواند محدودیت‌هایی را بر منافع دولت‌ها تحمیل کند" یا والتز بیان می‌دارد که ساختار اصلی و جوهری نظام بین‌الملل انارشی است به معنای فقدان یک انحصار مرکزی برای کاربرد مشروع زور.

مشکله انارشی از فقدان یک اقتدار مرکزی و جهانی استنباط می‌شود نه صرفاً مفهوم توخالی انارشی. این کمفهوم توصیفی است از روابط بین‌الملل به عنوان سیاست قدرت که به وسیله منفعت محوری، منطق دولت، توسل روزمره و مکرر به زور، سرزمینی بودن و مانند آن شکل گرفته است.

فشار اصلی اشلی این است که منطق قیاسی و استنتاج سیاست قدرت از فقدان یک فرمانروایی مرکزی را مسئله دار کند. تحلیل اشلی را می‌توان بر اساس قرائت دوگانه اش درک کرد. قرائت اول: خصوصیات سازنده هسته اصلی نظریه مشکله انارشی را به هم متصل می‌سازد و سپس در

قرائت دوم عوامل سازنده مشکله آنا‌رشی را در هم می‌ریزد و نشان می‌دهد که چگونه مشکله آنا‌رشی مجموعه‌ای از مفروضات سؤال برانگیز است.

اشلی در قرائت اول مشکله آنا‌رشی را با اصطلاحات مرسوم متعارف ارائه می‌کند. بیان فقدان یک اقتدار مرکزی و عدم توان دولتها در امر و نهی به یکدیگر. هر دولت منافع، توانمندی‌ها، منابع و سرزمین قابل شناسایی خود را دارد.

قرائت دوم: گواهی خود به خودی روابط بین الملل به عنوان حوزه آنا‌رشیکی از سیاست قدرت را مورد سؤال قرار می‌دهد.

هدف اول قرائت دوگانه بیان تضاد بین حامیت و نارشی و ارائه آنا‌رشی به عنوان انتی تز حاکمیت است. هر دوی اینها مقابلاً اختصاصی و متقابلاً جامع هستند. اشلی بیان می‌دارد که مشکله آنا‌رشی تنها با ساختن مفروضه‌های مشخص درباره دولتهای دارای حاکمیت کار می‌کند. در درون دولت دارای حاکمیت باید یک حوزه داخلی هویت، همگونی و نظم رشد یافته مشاهده گردد که به وسیله زور مشروع تضمین شده باشد که در حوزه محیط خارجی باید با محیطی آنا‌رشیکی از تفاوتها، ناهمگونی‌ها، بی‌نظمی‌ها و تهدیدات مربوط می‌گردد. برای معنی دار شدن مشکله آنا‌رشی اختلاف نظرهای درونی و آنچه اشلی تنازعات متقاطع می‌نامد باید فرونشاندن شده و کنار گذاشته شود.

مشکله آنا‌رشی دو تأثیر مشخص دارد:

۱. نمایاندن یک قلمرو داخلی حاکمیت به عنوان اساس با ثبات و مشروعیت اجتماع سیاسی مردن.

۲. نمایندگی کردن این قلمرو در ماوراء حاکمیت به مثابه عرصه مخاطره و آنا‌رشی.

این تأثیرات وابسته به آن چیزی است که اشلی آن را کنارگذاری (طرد) مضاعف می‌نامد. این تنها زمانی ممکن است که از یک سو یک نماینده واحد از طرف هویت دارای حاکمیت بتواند اعمال نفوذ کند و از سوی دیگر این نماینده بتواند به طور طبیعی و بی‌چون و چرا ظاهر شود. این قرائت دوگانه، مشکله آنا‌رشی را با مطرح کردن دو پرسش مسأله دار می‌کند. نخست اینکه، اگر حضور همه جانبه و حاکمیت کامل دولتها به روشنی دارای تقدم هستی شناختی نباشد چه اتفاقی برای مشکله آنا‌رشی می‌افتد؟ در ثانی اگر فقدان یک قاعده و فرمانروایی متمرکز جهانی، در قلمرو دولتهای متعددی که یک سوژه هویتی هستند، مفروض گرفته نشود چه اتفاقی در مشکله آنا‌رشی می‌افتد؟ در حالی که این دولتها مجموعه‌ای از منافع مشخص (در این فرمانروایی جهانی) داشته و مجموعه‌ای از منابع مهم اجتماعی از جمله ابزار خشونت را کنترل می‌کنند.

شاپیرو:

شاپیرو بحث خود را با گفتمان ژئوپلیتیک را به عنوان یک گفتمان راهبردی مطرح است هم به این معنا که جهان را به صورت اردوگاههای متخاصم بازنمایی می‌کند که به معنی تعریف دیگری به عنوان دشمن است و هم به این معنا که سایر بازنمایی‌ها از جهان را در چارچوب اقتصاد قدرت تحت الشعاع خود قرار می‌دهد (shapiro 1991:331). مسئله بعدی که مورد توجه سیاست‌دگراییان است در عرصه سیاست بازنمایی (politics of representation) یا عرصه سیاست گفتمانی. در عصر کنونی تجربه روابط بین‌الملل صرفاً برای افراد محدودی امکان پذیر است و سایر افراد از طریق تلویزیون، روزنامه و سایر رسانه‌ها روابط بین‌الملل را تجربه می‌کنند لذا نقش نمادها، متون و تصویرسازیها خیلی مهم است زیرا از طریق آنها اقدام به دستکاری برداشتهای ذهنی می‌کنند.

دردریان:

وی یکی از تفاوت‌های مهم قدرت و بازی در سیاست جهانی را فرهنگ مردمی توطئه بین‌المللی (popular culture of international intrigue) می‌نامد. این بینامتن حوزه‌ای از رقابت ایدئولوژیک را باز می‌نماید که در آن راهبردهای امنیت ملی همراه با بازنمایی جنگ‌های واقعی ناممکن همراه با نابودی دسته جمعی را می‌توان بارها و بارها و محض تفریح به عنوان شبیه‌سازی جنگی که در آن دولتها رقابت می‌کنند، منافع برخورد پیدا می‌کنند و جاسوس با جاسوس رویارو می‌شود، برای مصرف توده‌ای بازی کرد (دردریان و دیوتاگ).

این بنابراین فضایی پیچیده است که در آن بازنماییها و بازنماینده‌های مختلف دولت امنیت ملی مدرن رقابت می‌کنند تا مرزها را ترسیم کنند و بر حاشیه‌های تیره‌تر روابط بین‌الملل سلطه یابند. دردریان با تکیه بر سه مفهوم شبیه‌سازی (بودریار)، مفهوم نظارت فوکو و سرعت پل ویریلیو و تغییر مفهومی زمان اینها را به عنوان نیروهای جهانی مطرح می‌کند که در روابط بین‌الملل تغییر ایجاد کرده‌اند زیرا برخلاف برداشتهای رایج از روابط بین‌الملل بیشتر جنبه زمانی دارند تا مکانی، بیشتر شفافند تا مجرد و بیشتر به نشانه‌ها گره خورده‌اند تا مبادله کالاها.

از دیدگاه وی در عرصه روابط بین‌الملل تفکیک میان مدل و واقعیت ناممکن است. در محیط بین‌المللی نظارت و کنترل نه از طریق برج‌های دیده‌بانی در بیمارستان‌های روانی همانطور که فوکو می‌گفت بلکه از طریق ماهواره‌ها و ابزارهای جاسوسی انجام می‌گیرند.

از دیدگاه وی در مطالعات روابط بین‌الملل سرعت در رابطه با مسائلی چون انتقال تسلیحات، سیاست قدرت و... عاملی است که مورد توجه قرار نگرفته است. در فضای پسامدرن قدرت را نه در جغرافیا بلکه باید در ترمینالها جست و جو کرد. در نتیجه حرکتی از سیاست جغرافیایی (ژئوپلیتیک) به

سیاست زمانی (کرونولوژیک) صورت می گیرد و توزیع سرزمین جای خود را به توزیع زمان می دهد.

نتیجه گیری:

همانطور که ذکر گردید به طور خلاصه روابط بین الملل یک متن است. پست مدرنها به دنبال تبارشناسی و دیرینه شناسی دانشهای جاری روابط بین الملل به خصوص واقع گرایی و شالوده شکنی آن هستند. از دیدگاه پست مدرنها حاکمیت و دولت ملی دارای حاکمیت مرکز نظریه مدرن روابط بین الملل است که اساس آن فرو ریخته و قطعیت و شمول خود را از دست داده است. دولت که در گذشته در متن بود می تواند به حاشیه رانده شود و مفاهیم و موضوعاتی که قبلا در حاشیه بودند می توانند به عنوان متن روابط بین الملل در نظر گرفته شوند. حملات اصلی اشلی، واکر، دردریان و سینتیا وبر به واقع گرایی است. آنها علم روابط بین الملل و حاکمیت دولتهای ملی را دو روی یک سکه باطل شده در جهان امروز می دانند. از دیدگاه آنان این نگاه مدرن بود که مردم جهان را به گونه ای غیر طبیعی و مصنوعی به حاکمیتهای مختلف تقسیم کرد و مرزهایی ایجاد شدند که معلوم نیست چگونه مشروعیت یافته اند. از دیدگاه آنان دولت کامل هرگز شکل نمی گیرد و این شیوه های مختلف کشورداری است که وجود دارد. امنیت، حاکمیت، آناژسی و سایر مفاهیم روابط بین الملل همگی برساخته و گفتمانی هستند.

تبیین این که چگونه شرایط تاریخی مجموعه ای از گزاره ها را در قالب گفتمان در مجموعه ای معنادار کنار هم قرار داده تا خود را به شکل دانش به ما نشان دهند مورد توجه پست مدرنیسم قرار دارد. پست مدرنیسم (نظریات غالب و مفاهیم مرکزی آنها مانند حاکمیت، دولت سرزمینی، دولت-ملت، آناژسی، نظام بین الملل و...) مورد توجه قرار می دهد و بر آن است که واقع گرایی برای جا انداختن مفهوم دولت هایی با حاکمیت جداگانه مطرح گردیده است. دولتهایی که آزادی ما را به عنوان اعضای همبودهای ملی یکپارچه محدود می سازند و هویتها را قواره بندی می کنند.

دولت یک پدیده طبیعی نیست. و برخلاف دیدگاه واقع گرایان تنها بازیگر عرصه بین المللی نمی باشد. بازیگران غیر دولتی هم اکنون به جهان شکل داده اند. دولت، حاکمیت و خشونت جز سنت روابط بین الملل هستند که پس از ۱۱ سپتامبر اهمیت دو چندان یافته اند. دولت و حاکمیت عنصری هستند که در طی تاریخ تکامل یافته اند و سایر نظریات به سیر تحول آنها توجهی ندارند. دولت ها (سوژه ها) پیش از عمل سیاسی موجودیتی ندارند و دولتهای حاکمیتی به دنبال اعمال سیاسی و تاریخی است که متولد می شوند. دولت یک امر برساخته اجتماعی است که موجودیتی جدای از قوانین داخلی، خارجی، امنیت، استراتژی دفاعی، پروتوکوها و... ندارد و در بستر اجتماعی و فرهنگی شکل گرفته است. دولت بر اثر کاربردپذیری (performativity) شکل گرفت و لازم به ذکر است

بسیاری از هنجارها بر اثر تداوم است که موجودیت می‌یابند. رابطه‌ای نزدیک و معنادار در بین خشونت و دولت مدرن وجود دارد. دولت نه تنها یک امر اضافه شده به مدرنیته بلکه محصول آن است.

همانطور که بررسی گردید قدرت و نظام بین‌الملل نیز اموری برساخته هستند و وجودی ابدی ازلی ندارند. حیات بین‌المللی انسانها و دولتها ماهیتی گفتمانی دارد. همانطور که اشلی بیان داشت این صورت بندی‌های گفتمانی هستند که روابط قدرت را بازنمایی می‌کنند. در عرصه بین‌المللی هرکس که در جهت خلاف گفتمان حاکم حرکت کند به حاشیه رانده می‌شود. از منظر پست مدرن‌ها قدرت همانند آنچه رثال‌ها بیان می‌داشته‌اند قابل خلاصه شدن به نیروی نظامی نیست بلکه قدرت در فهم ما نهادینه شده است. آنها بر این باورند که قدرت - دانش دو امر مجزا نیستند بلکه یکی هستند. نظام بین‌الملل که یکی از عناصر گفتمان رئالیسم است به یک انگاره تبدیل شده است.

نقدها:

دپارتمان انسان‌شناسی دانشگاه آلاباما:

پائولین روزنا در سال ۱۹۹۳ ۷ تناقض را در نظریه پست مدرنیسم شناسایی کرد:

موضع ضد تئوریک پست مدرنیسم خود یک تئوری به شمار می‌آید.

در حالی پست مدرنیسم شدیداً بر عدم عقلانیت تأکید دارد. فابزارهای خرد و عقلانیت آزادانه در اختیار گرفته شده‌اند تا چشم انداز این نظریه را ارتقا بخشند.

تأکید نظریه پست مدرنیسم بر حاشیه‌تأکید بر آن چیزی است که خود این نظریه به آن حمله می‌کند.

پست مدرنیسم اغلب بر بی‌متن‌گرایی تأکید دارد اما اغلب متن را در انزوا قرار می‌دهد.

عالی‌رغم اینکه پست مدرنیسم معیارهای مدرن برای ارزیابی نظریه را رد می‌کند نمی‌تواند به بحث در مورد این مسئله بپردازد که هیچ معیار معتبری برای قضاوت وجود ندارد.

پست مدرنیسم تناقضات مدرنیسم را مورد انتقاد قرار می‌دهد اما خود این مسئله را که در معرض آزمون هنجارهای قوام بخش قرار گیرد رد می‌کند.

پست مدرنیستها با بی‌توجهی به ادعاهای راست و صحیح در نوشته‌هایشان خود را نقض می‌کنند.

مارشال سالین در سال ۱۹۳۰ در مقاله مفهوم قدرت در پست مدرنیسم را مورد انتقاد قرار می‌دهد. وی بر این باور است که گفته‌های نیچه گرامشی و فوکو در مورد مفهوم قدرت آخرین تجسم کارکردگرایانه انسان‌شناسی است. از دیدگاه آنها قدرت همچون چاله سیاهی است که تمامی متنها

پست مدرنیسم و مفاهیم کلیدی روابط بین الملل... ◇

فرهنگی در آن گیر افتاده اند.

منابع:

- بزرگی، وحید (۱۳۸۲). **دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل**، تهران: نشر نی.
- بلیس و اسمیت (۱۳۸۳). **جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر جدید**، ترجمه راه چمنی، تهران: موسسه ابرار معاصر.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷). **قدرت و امنیت در عصر پسا مدرنیسم، فصلنامه گفتمان**، ش ۵، بهار.
- چرنوف، فرد (۱۳۸۷). **نظریه و زیر نظریه در روابط بین‌الملل**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی
- سلیمی، حسین (۱۳۷۸). **نقد روش‌شناسی علم روابط بین‌الملل، فصلنامه سیاست خارجی**، سال ۱۳، پاییز.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۵). **نظریه انتقادی و پست مدرنیسم در روابط بین‌الملل**، تهران: گام نو.
- شهبان، مایکل (۱۳۸۸). **امنیت بین‌الملل**، ترجمه سید جلال دهقانی فیروز آبادی، تهران: مطالعات راهبردی.
- مشیر زاده، حمیرا (۱۳۸۴). **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: سمت.
- Ashley, R.K (1988), "Untying the Sovereign State: A Double Reading of the Anarchy Problem antique", **Millennium: Journal of International Studies**, Vol, 17, No.2, Summer.
- Boulan, Vincent and Andrej Stala, (eds). (2007-2008), **Chritical Theory and Postmodernism In The International Relations Dicipline**,
- Burchill, S, (2005), **Theories of International Relations**, Palgrave Macmilam, NewYork
- Bleiker, Roland, (2002), "Living with Rupture: Postmodern Perspectives on International
- Der Derian, 'Philosophical Traditions in International Relations' Millennium, vol. 12, no 2(1988), p. 189.
- R. K. Ashley, 'living on Border Lined: Man, Poststructuralism and War' in J. Der Derian and
- M. J. Shapiro (eds.), **International/Intertextual Relations: Postmodern Readings of World Politics (Massachusetts, 1989a)**, p. 303.
- J. Der Derian, 'The boundaries of knowledge and power in International Relations', in J. Der
- Derian and M. J. Shapiro, (eds.) **International/Intertextual Relations: Postmodern Readings of World Politics (Massachusetts, 1989a)**, p. 6.